



حضور تاریخی موجودات بدوی و افسانه‌ای در ادبیات کودکان

با نگاهی به کتاب «داستان منظوم کودک ملامت شده»،
اثر خیلبرتورندون

نورما مونیوز لدو

آغاز می‌شود.

بسیاری تصور می‌کنند که این موجودات، قبل از انسان وجود داشته‌اند. به هر صورت، داستان‌هایی که این موجودات در آن‌ها ظاهر می‌شوند، به اندازه بشر قدمت دارند. مسئله این است که انسان خصوصیت عجیبی دارد؛ همواره در مورد علت تمام چیزهایی که اتفاق می‌افتد، پرسش می‌کند... انسان از زبان استفاده می‌کند و به دلیل انسان بودن، مدام درباره مسائل می‌پرسد. بدین ترتیب، ذهن یک بچه کودکستانی، با ذهن یک دکتر علوم تفاوت دارد؛ هم‌چنان که ذهن انسان عصر حجر با ذهن انسان پست‌مدرن متفاوت است.
دل‌مشغولی‌های انسان اولیه، با خلق

هیولاها در آثار شکسپیر، کیپلینگ، آندرسن، برادران گریم، روسکین، ایروینگ، تولکین و لوئیس وجود دارند. این موجودات از قدرتهای گوناگونی برخوردارند. با این حال، واضح است که از موهبت حضور در همه‌جا در آن واحد و حتی در اسطوره‌شناسی بیش‌تر اقوام برخوردارند. هیولاها پراهمیت هستند. کسانی برای یافتن منشأ آن‌ها، سال‌ها وقت صرف تحقیق کرده‌اند، اما پروفیسور تولکین، ما را به تفکر دعوت می‌کند. از نظر او، تلاش برای یافتن منشأ این موجودات، زیر و رو کردن حیات (تاریخ) است؛ امری که ما را به سمت پیدایش زبان و اندیشه (تولکین ۲۲-۲۴) رهنمون می‌سازد. زیرا جایی که زبان هست، داستان‌هایی هم برای گفتن هست و از آن جاست که سفر ما

اسطوره‌ها و همچنین استقرار ادیان پاسخ داده شد. اسطوره می‌تواند به عنوان واقعه‌ای کیهانی با معنایی آرمانی و ارائه شده به شکل شفاهی، تعریف شود (گاردینر ۵۵). بدین ترتیب، حوادث طبیعت که در زمان‌های قدیم، آکنده از جادو و راز تلقی می‌شد، با خلق خدایانی که مورد پرستش و عبادت قرار گرفتند، توضیح داده شد. روز و شب به خلق خدایان خورشید و ماه انجامید. اعجاز فصل بهار و انفجار زندگی، نوید، نور و رنگ، به خلق خدایان حاصلخیزی و پرباری منجر گردید. فراوانی محصول به ایجاد خدایانی دیگر انجامید و مرگ، تولد، توفان و زلزله نیز هر یک خدایانی مخصوص خود در پی آورد. اهمیت فوق‌العاده‌ای که قدیمی‌ها برای مام پربرکت و وحشتناک، مهربان و تلخ طبیعت قائل بودند که کاملاً به او وابستگی داشتند، با ایجاد شبکه‌ای گسترده از خدایان دارای مفهوم نمادین و هزاران موجود قیم، نگهبان و محافظ طبیعت، قابل درک خواهد شد. بدین سان، غارها، رودخانه‌ها، دریاچه‌ها، واحه‌ها، راه‌ها، زمین‌های بذرپاشی شده، کوه‌ها و اماکن مقدس تحت مراقبت خدایان کوچک‌تر قرار گرفتند؛ خدایانی که به سبب ماهیت‌شان که اغلب غیرقابل تعریف، اما همواره محسوس است، ارواح نیز نامیده می‌شوند؛ ارواحی که فاقد اهمیت و قدرت خدایان هستند، ولی به عنوان نگهبان طبیعت عمل می‌کنند و با آن - همان‌طور که بعداً خواهیم دید - در جوهر و ماده شریک هستند.

هم خدایان بزرگ و هم خدایان کوچک، رابطه نزدیکی با انسان‌ها داشتند. گاه به آنان پاداش می‌دادند و برخی اوقات نیز آنان را تنبیه می‌کردند و احترام، پرستش یا نفرت‌شان را برمی‌انگیختند. این رابطه در داستان‌های بی‌شماری آشکار

گردیده است و اسطوره‌شناسی و کیهان‌شناسی، مجموعه داستان‌هایی پدید آورده که در تحلیل نهایی، شامل فلسفه اقوام می‌شود. این داستان‌ها تلاش جوامع را برای توضیح «نه تنها پدیده‌های طبیعی، بلکه تعبیر آن از روابط میان انسان‌ها و الگوهای اجتماعی حاکم در آن لحظه تاریخی» (ساترلند و آربوثن‌نت) آشکار می‌سازد. به همین دلیل است که یونگ می‌گوید اسطوره‌شناسی، بیانگر خاطرات یک نژاد است (کوک ۳). لذا درک عمیق‌ترین احساس یک ملت، از طریق شناخت اسطوره‌های آن‌که همانند دی.ان.ای (DNA) فرهنگی آن قوم است، قابل حصول است.

این مجموعه داستان‌ها، در عمل پایه و اساس قصه‌های فولکلور یا مردمی همه فرهنگ‌ها را تشکیل می‌دهند و هر چند ابتدا بار مقدس و آموزشی عظیمی داشتند - قابل قیاس با بار کتاب مقدس (Bible) - در همان حال که جوامع در حال تحول بودند، اسطوره‌ها نیز متحول شدند و داستان‌هایی که آن‌ها را می‌سازند، رفته رفته معنای مقدس خود را از دست دادند و غیرمذهبی شدند. در این راستا، جک زاپیس می‌گوید قصه‌های مردمی گرچه نیرویی حیاتی در میراث فرهنگی هر ملت به شمار می‌روند، الگوهای ادبی ایستایی نیستند، بلکه برعکس، برحسب نیازها و الگوهای جامعه، خود را با آن وفق می‌دهند و همراه آن تغییر می‌یابند (زایپس، بریکنگ ۱۷۷). رودولفو خیل می‌گوید این حکایت‌ها که ابتدا دارای ماهیت مقدسی بودند، به بی‌اهمیت‌ترین حکایت‌ها تبدیل شدند؛ تا جایی که با مرور زمان، باعث پیدایش «حکایت‌های حیرت‌انگیز» گردیدند.

آثار خیلبرتو رندون، نویسنده معاصر مکزیکی با بیش از ۴۰ کتاب کودک و نوجوان، به تعریف

دوباره جنس کمک می‌کند. توتو، قهرمان کتاب «داستان منظوم کودک ملامت شده»، به دنیایی تعلق دارد که در آن، صفر کم‌ترین و خوفناک‌ترین نمره است؛ همان نمره‌ای که معلم او دوشیزه مارتینز اصرار دارد به شاگردانش بدهد؛ صفرهای وحشتناک و چاق و چله. شرم و خجالت، کودک را از خانه‌اش دور می‌کند و او راه جنگل را در پیش می‌گیرد. در این جنگل ترسناک، هیولاهای کوچکی وجود دارند و یک خانم معلم جادوگر که خنده‌اش، شیبه اسب را تداعی می‌کند و این

● جک زایپس می‌گوید

قصه‌های مردمی گرچه نیرویی

حیاتی در میراث فرهنگی هر

ملت به شمار می‌روند، الگوهای

ادبی ایستایی نیستند، بلکه

برعکس، برحسب نیازها و

الگوهای جامعه، خود را با آن

وفق می‌دهند و همراه آن تغییر

می‌یابند

عادت ناپسند را دارد که مدام به شاگردانش نمره ۱۰ می‌دهد که از نظر آن‌ها این بدترین روش سرزنش است. زن جادوگر هرگز نمره دلخواه صفر به آنان نمی‌دهد؛ به جز روزی که توتو در جنگل گم می‌شود و هیولاهایی را پیدا می‌کند که با توجه به ورود قریب‌الوقوع خانم معلم جادوگر، از آن‌ها می‌خواهد تا پشت بوته‌ها پنهان شوند. زیرا از علاقه جادوگر به خوردن بچه‌های تر و تازه خبر دارند. جادوگر می‌داند که آن‌جا بچه‌ای مخفی شده

است و در برابر سکوت هیولاهای، تهدید می‌کند که با نمره ۱۰ همه آن‌ها را تنبیه خواهد کرد و در عوض، به هر کس که جای توتو را بگوید، نمره صفر خواهد داد. البته هیولاهای حاضر به تسلیم نیستند و ترجیح می‌دهند که نمره ۱۰ بگیرند. بعد توتو با آگاهی از وحشتناک بودن ملامت، تسلیم جادوگر می‌شود و جادوگر او را با خود می‌برد تا با او شام بخورد. جادوگر، توتو را به خوردن یک ساندویچ بچه، نان لفل قرمز و نوشیدنی درست شده از آلوچه دعوت می‌کند. جادوگر می‌خواهد غذایش را با بچه‌ای قسمت کند؛ چون این کار به نفع قدرتش است، اما توتو از خوردن ساندویچ بچه امتناع می‌ورزد و از هر نوع کیک و شیرینی مایوس می‌شود. او درمی‌یابد که فقط ساندویچ بچه آن‌جا پیدا می‌شود و نه ساندویچ مامان یا بابا. خلاصه آن‌که توتو شب فوق‌العاده‌ای را به همراه جادوگر می‌گذراند؛ شبی که به لطف چند غبار فراموشی‌آور، توتو دوباره خود را در رختخوابش می‌یابد. با این حال، در اثر یکی از این معجزه‌هایی که «فقط می‌تواند در قصه پریان اتفاق بیفتد»، کمی بعد خانم معلم توتو با اعتراض شاگردانش روبه‌رو می‌شود، از شهر فرار می‌کند و راه جنگل مخوف را در پیش می‌گیرد و یک پیرزن دوست‌داشتنی که خنده‌اش شیبه اسب را تداعی می‌کند و عادت پسندیده دادن نمره ۱۰ را دارد، جایگزین او می‌شود. در حالی که دوشیزه مارتینز با دادن نمره خالص صفر به هیولاهای در جنگل، آن‌ها را خوشحال می‌کند.

من داستان توتو و هیولاهای را درست به دلیل حضور این موجودات انتخاب کرده‌ام؛ موجوداتی که خیلی‌تورندون در داستان، آن‌ها را ارواح کوچک، مترسک‌های هوایی... با چشمان قرمز مانند زغال

موجودات وحشی بزرگ تری که ساکن این سیاره‌اند، سخنی نمی‌گویند، بلکه از موجودات دیگری که بشر نیستند، ولی از هوش برخوردارند - بعضی مواقع زیبا و برخی مواقع وحشتناک - بسیار شبیه انسان، حرف می‌زند؛ موجوداتی که بسیار قبل از ورود ما در کره زمین سکونت داشتند و درست به علت حضور ما و آرزوی سرکوب نشدنی‌مان برای سلطه بر هر جایی که پا بر آن گذاشته‌ایم، ناپدید شده‌اند. زمینی که آن‌ها از آن عقب‌نشینی کرده‌اند...

افروخته و شیطانک‌های بسیار کوچکی می‌نامد که ممکن است با زنبور عسل اشتباه گرفته شوند؛ «موجودات عجیبی که لابه‌لای گلبرگ‌ها پنهان هستند. هنگام شب، به همراه اولین سایه‌ها به وجود می‌آیند... و با آن شعله‌های کوچک، می‌توان کسی را ترساند. خلاصه این‌که آن‌ها چیزی نیستند مگر مترسک‌هایی که کارشان ایجاد کمی ترس در مزارع، جنگل‌ها و حومه شهرهاست، اما بی‌خطرند.» (رندون ۱۷). خیلبرتو در مصاحبه‌ای آن‌ها را به طور مشخص‌تر، جن می‌نامد (نامه شخصی مؤلف).

در این زمانه، مکث کردن، آهی کشیدن و به اطراف نگرستن ضروری است. دنیای ما از پیشرفت‌های حیرت‌انگیز علمی و تکنولوژیک سرشار است. عصر ارتباط ماهواره‌ای، اصوات و تصاویری که بدون دیده شدن، از میان هوا و کابل‌ها عبور می‌کنند و به هزاران کیلومتر دورتر می‌رسند. هر روز خبرهایی درباره نانو تکنولوژی، مهندسی ژنتیک و کشف آب در کره مریخ می‌شنویم و با وجود این، من در حال نوشتن مقاله در مورد جن‌ها و نویسنده‌ای هستم که داستان‌هایی می‌نویسد که در آن جن وجود دارد. احتمالاً کم نیستند افرادی که فکر می‌کنند ما به سلامت ذهنی نیاز داریم. ولی نه، من امروز هم مثل همیشه به تعالیم پروفیسور تولکین دلبستگی دارم. از آثارش می‌توان فهرستی بی‌پایان از ایده‌ها به دست آورد. با این حال، یکی از ایده‌هایی که بیش‌تر از همه دوستش دارم، این است که سیاره ما اکنون میلیون‌ها سال از عمرش می‌گذرد و موجودات آن همواره یکسان نبوده‌اند. اگر دایناسورها را در نظر بگیریم، دیدگاه پروفیسور از پایه علمی بی‌بهره نیست. البته تولکین با ما از



خیلبرتو رندون

در گفت‌وگو با کودکان مشتاق این‌گونه کتاب‌ها و نیز در گفت‌وگو با بزرگسالان، هیچ وقت جای این پرسش خالی نیست که آیا من آن‌ها را دیده‌ام؟ یقیناً همین سؤال را هر چند وقت یک بار از خیلبرتو رندون می‌کنند. حقیقت این است که من هرگز چیزی که به جن یا پری شباهت داشته باشد، ندیده‌ام. با این حال، به نظرم این ضرب‌المثل باسکی که می‌گوید: «نبايد باور كرد كه

وجود دارند، ولی هرگز نباید گفت که وجود ندارند»، بسیار هوشمندانه است (کانالس ای کایخو ۳۷). از طرف دیگر و بار دیگر با تکیه بر پند و اندرز مردمی، فکر می‌کنم «وقتی رودخانه صدا می‌کند، آب دارد» و این همه داستان و حکایت... راجع به این موجودات، اگر فقط محصول تخیل بودند، گمان نمی‌کنم که ساخته می‌شد. دوباره آهی می‌کشم و اطرافم را نگاه می‌کنم و با دقت دنیای اثبات‌گرا، منطقی، دکارتی، عقلانی و همواره امیدوار به توضیح علمی را می‌بینم. واضح است که حالا دیگر می‌دانیم علت روز و شب، فصول، تولد و مرگ چیست، اما واقعاً همه چیز را می‌دانیم؟ آیا هنوز بسیاری چیزهای دیگر، از جمله برخی از چیزهایی که الان گفتم، وجود ندارند که هاله‌ای از رمز و راز و نوعی احساس تکامل که از درک ما فراتر می‌رود، دارند؟ و با این حال، برای توضیح حضور اجنه در سیاره‌مان، به یکی از نخستین دانشمندان متوسل می‌شوم.

(کانالس و ای کایخو) نقل می‌کنند که پاراچلسو، پزشک و کیمیاگر سوئیسی، در کتاب «فلسفه پنهان» خود ادعا کرده که این موجودات که او آن‌ها را «ابتدایی» می‌نامید، نمی‌توانند در زمره انسان‌ها قرار گیرند؛ زیرا برخی از آن‌ها نظیر هیولاها، مانند ارواح پروتز می‌کنند و با وجود این، روح نیستند؛ چون مانند انسان‌ها می‌خورند و می‌آشامند. بشر روانی دارد که ارواح نیاز بدان ندارند. با این حال، موجودات ابتدایی دارای روان نیستند. با این وصف، شبیه ارواح نیستند؛ چون ارواح نمی‌میرند، ولی آن‌ها می‌میرند. بنابراین، تعریف موجوداتی که می‌میرند و روان ندارند، ولی مانند انسان فکر می‌کنند، حرف می‌زنند و می‌خندند و در بسیاری از مشخصات بشری از قبیل سلسله مراتب، فقر و

ثروت، سلامتی و بیماری، بدی و خوبی و تغییرات ناگهانی خلق و خو با ما مشترکند، بسیار پیچیده می‌شود.

بیش‌تر این موجودات، هر چقدر هم که کوچک باشند، قدرت‌هایی دارند که تقریباً شامل تمام نیروهای طبیعت می‌شود. بدین دلیل که آن‌ها بخش جدایی‌ناپذیر طبیعت هستند. پاراچلسو آن‌ها را از این نظر «ابتدایی» می‌نامد که موجوداتی هستند مربوط به عناصر چهارگانه بنیادی و ابتدایی طبیعت؛ یعنی آب، آتش، هوا و خاک. پاراچلسو اعتقاد دارد که هر یک از این چهار عنصر، از ماده‌ای ظریف و متراکم تشکیل شده است.

این یک اصل فیزیکی و هم‌چنان بدیهی است؛ هر جزء ناچیزی از طبیعت، ضدی دارد. به طور کلی، می‌توان گفت طبیعتی مرئی وجود دارد که ساکنان آن موجودات زنده‌اند و در قسمت معنوی و نامرئی، جمعیتی از موجودات ساکنند که پاراچلسو آن‌ها را ابتدایی می‌نامید و با استفاده از اصطلاحاتی شناخته شده در ادبیات معاصر، در «جهان موازی» زندگی می‌کنند. این موجودات ابتدایی را می‌توان به چهار گروه بزرگ تقسیم‌بندی کرد که پدر کیمیاگری آن‌ها را به طور دلبخواه، چنین نام‌گذاری کرده است: اجنه کوتوله (متعلق به عنصر خاک)، پری‌های آبی (عنصر آب)، ondinas (عنصر هوا) و salamandras (البته عنصر آتش). این موجودات در دنیای خودشان و به موازات دنیای ما سکونت دارند و برای ما نامرئی‌اند؛ زیرا حواس ما کمی حساس و پیشرفته است و لذا برای کشف آن‌ها مناسب نیست.

به لطف تحقیقات کارشناسی در حد و اندازه کسانی مثل کانالس و کایخو یعنی مایکل پیچ و جوئل لوی، می‌توان ۱۴ مورد شباهت در موجودات

ترساندن، گیج کردن و شگفت‌زده کردن آدم‌ها خیلی سرگرم می‌شوند.

۶) به برخی جنبه‌های جنسی آدم‌ها فوق‌العاده علاقه دارند تا جایی که کار به تماس و زناشویی می‌کشد...

۷) زمانی که به دلیلی با انسانی دوست می‌شوند، اغلب هدایای مادی یا قدرت‌های روانی

ابتدایی یافت. هر کس که دارای دانش ادبی (یا نوع بی‌واسطه‌تری از آن) از این موجودات باشد، این ویژگی‌ها را مسلم می‌یابد و حتی شخصیت‌هایی مثل «ناقوس» باریه، «پری دریایی» آندرسن، «گوی» کیپلینگ، «هیولاهای» رندون و... در این ویژگی‌ها مشترکند. شباهت‌های ۱۴ گانه عبارتند از:

۱) موجوداتی بین‌الابدادی و بدون زمان و از همین رو، قوانین فیزیکی عادی بر آن‌ها حاکم نیست. مثل ما روی کره زمین زندگی می‌کنند و از آن‌جا که موجودات جهان فرار و سماوی هستند، می‌توانند در مکان‌های یکسان (رودخانه‌ها، جنگل‌ها، کوه‌ها و حتی خانه‌ها) با آدم‌ها شریک شوند. تمام موجودات ابتدایی اساساً با عناصر و نیروهایی مرتبط هستند که طرف ناشناخته طبیعت را تشکیل می‌دهند و به گونه‌ای از آن محافظت می‌کنند که هر تجاوزی به درختان، نباتات و جانوران را توهین به خود تلقی می‌کنند.

۲) به طور کلی در جوامعی که از نظر سلسله مراتب سازمان‌دهی شده‌اند، با یک رئیس، پادشاه یا ملکه که بر آن‌ها حکمرانی می‌کند، زندگی می‌کنند. به هنگام زندگی در گروه‌ها یا قبایل، دارای رفتارهایی شبیه رفتارهای انسان‌ها هستند. ۳) در حالت معمولی، برای بیش‌تر انسان‌های بالغ نامرئی‌اند؛ هر چند برای برخی کودکان و حیوانات چنین نیستند. آن‌ها از توانایی حلول در بعد فیزیکی ما و نیز ناپدید شدن از آن در مواقع لزوم برخوردارند.

۴) ویژگی قبلی از این نظر فراگیر است که بسیاری از آن‌ها می‌توانند تغییر شکل و اندازه دهند و جنبه‌های زیبا یا زشت به خود بگیرند.

۵) اغلب خلق و خوی بازی‌گوش دارند و از

● در این زمانه، مکتب کردن، آهی کشیدن و به اطراف نگریستن ضروری است. دنیای ما از پیشرفت‌های حیرت‌انگیز علمی و تکنولوژیک سرشار است. عصر ارتباط ماهواره‌ای، اصوات و تصاویری که بدون دیده شدن، از میان هوا و کابل‌ها عبور می‌کنند و به هزاران کیلومتر دورتر می‌رسند. هر روز خبرهایی درباره نانو تکنولوژی، مهندسی ژنتیک و کشف آب در کره مریخ می‌شنویم و با وجود این، من در حال نوشتن مقاله در مورد جن‌ها و نویسنده‌ای هستم که داستان‌هایی می‌نویسد که در آن جن وجود دارد

به او اعطا می‌کنند. برعکس اگر با آن‌ها دشمنی کنیم، بی‌اندازه انتقام‌جو و کینه‌توز می‌شوند.

۸) سالیان بسیار پیش‌تری از انسان‌ها زندگی می‌کنند، ولی لایزال نیستند. برخی از آن‌ها برحسب مورد تا ۵۰۰ سال یا بیش‌تر زندگی می‌کنند، سپس رو به افول می‌گذارند و کاملاً محو می‌شوند. موجودات ابتدایی با عناصر متراکم‌تر از بین نمی‌روند؛ یعنی آب، آتش و خاک قادر به از بین بردن آن‌ها نیست. آن‌ها در فرکانس ارتعاشی بسیار بالاتر از هر ماده زمینی کار می‌کنند (نکته

● بعضی از محققین، از جمله بورخس معتقدند که موجودات بدوی، بخشی از سپاه فرشتگان فرو افتاده‌ای هستند که برای رهایی به اندازه کافی خوب نبودند و برای محکوم شدن نیز به حد کافی بد نبودند. لذا اجازه یافتند تا کنار آدمیان در کره زمین زندگی کنند

عجیب این است که در این امر، با برخی شهاب سنگ‌ها شریکند). از آن‌جا که از یک عنصر یا اصل واحد تشکیل شده‌اند، دارای روح لایزال نیستند و به هنگام مرگ، به همان عنصر اصلی تبدیل می‌شوند. برای مثال، وقتی پریان دریایی می‌میرند، به کف آب دریا تبدیل می‌شوند (آندرسن).

۹) از لحاظ اخلاقی، خنثی هستند و بیش از هر چیز بر حسب رفتار ما نسبت به آن‌ها، می‌توانند

هم فاسد و مضر و هم مهربان و دوست‌داشتنی باشند. وجدان ندارند و اخلاقاً خوب را از بد تشخیص نمی‌دهند و به کمک به کسانی که با آن‌ها مهربانند و آسیب رساندن به افرادی که با آن‌ها دشمنند، بسنده می‌کنند. البته باید گفت که برداشت آن‌ها از خوش رفتاری یا بد رفتاری، بسیار بوالهوسانه و ناپایدار است.

۱۰) از آن‌جا که در پی هدفی معقول و مشخص هستند، باهوشند. به نظر می‌رسد که برخی از آن‌ها هوشی فوق‌العاده توسعه یافته دارند، اما همه آن‌ها دارای محدودیت‌هایی هستند که گاهی آن‌ها را ضعیف و مستعد فریب خوردن توسط آدمیان جلوه می‌دهد. با این حال، نباید از نظر دور داشت که از قدرت‌هایی برخوردارند که برای ما دست نیافتنی است.

۱۱) با عناصر و قوانین طبیعت آشنایی دارند و از آن‌ها برای دست‌یابی به اهداف‌شان استفاده می‌کنند. در سراسر دنیا، سنگ‌های عظیمی را به آن‌ها منتسب می‌کنند که کسی سر در نمی‌آورد چگونه مانند Stonehenge، خطوط کارناک و حتی پیکره‌های جزیره پاسکوا ساخته یا به ردیف چیده شده‌اند. تقریباً همگی آن‌ها از قدرت جاذبه برای تأثیرگذاری بر اراده و احساسات ما برخوردارند؛ البته در صورتی که در میدان عمل آن‌ها قرار داشته باشیم...

۱۲) آهن و فولاد آن‌ها را به وحشت می‌اندازد. با وجود این، عجیب است که بعضی از آن‌ها به حرفه آهنگری می‌پردازند. این به سبب اصل فلزی است که همه فلزات آن را دارند و آن‌ها آن را خوب می‌شناسند؛ زیرا پیش از گسترش انسان‌ها در طول و عرض کره زمین، فلزات نگهداری شده در زیر کوه‌ها، مال آن‌ها بود. گمان می‌رود

مسیحی از خاستگاه آن‌هاست. مع‌ذالک، پژوهشگران دیگر می‌گویند منشأ آن‌ها به تشکیل خود کره زمین برمی‌گردد؛ یعنی زمانی که نیروهای طبیعت به طرز موزونی با هم درآمیختند تا جهانی را که می‌شناسیم، شکل دهند. از این لحظه به بعد، موجوداتی با جوهر و ذات متفاوت که از عنصر خودشان، بوم (محل مسکن) خود را درست کردند، در تمام مناطق کره زمین پراکنده شدند. نظریه اخیر درست‌تر به نظر می‌رسد؛ چون جوهر این موجودات بیش‌تر به طبیعت وابسته است. بنابراین، به آن تعلق و در آن ریشه دارند تا این‌که ناشی از نبردهای آسمانی باشند؛ گویی این موجودات ابتدایی فقط به دلیل آن‌که از مکان دیگری رانده شده‌اند، به سکونت در طبیعت روی آورده‌اند. مضاف بر این، نباید از نظر دور داشت کیهان‌شناسانی که برای اولین بار از پیدایش این موجودات نام بردند، قرن‌ها پیش از ظهور مسیحیت زندگی می‌کرده‌اند.

گسترش موجودات ابتدایی در گوشه و کنار دنیا، جنبه بسیار جالبی است. برای مثال، آن‌ها را می‌توان در متون افسانه‌ای و اساطیری اسکانندیناوی (Eddas) یافت. به همین شکل، در سراسر قاره آمریکا به وفور پراکنده‌اند. مشخصاً در مکزیک، ده‌ها قسم از آن‌ها شناخته شده‌اند؛ مانند *tztizimime, chaneques, aluxes* و *ahuaques*. در «هزار و یک شب» که مهم‌ترین کتاب تمدن اسلامی است، گفته شده که داشتن تصویری روشن از موجودات ابتدایی بسیار دشوار است. این موجودات در عربستان «عقریت» یا همان جن نامیده می‌شوند. زیرا آن‌ها را موجوداتی با طبیعت و فطرت پیچیده مابین فرشتگان و شیاطین می‌دانند که در برخی موارد از انسان برتر و

هتک حرمت کوه‌ها آن‌قدر آن‌ها را اندوهگین می‌کند که دیدن فلزات، باعث نوعی خوشحالی در آن‌ها می‌شود. از این مطلب چنین می‌توان نتیجه گرفت که یکی از مؤثرترین طلسم‌ها برای جلوگیری از حضور آن‌ها، آهن و مشتقات آن است. برای مثال، صدای ناقوس برای دور نگه داشتن همه موجودات ابتدایی به کار می‌رود.

(۱۳) تفریحات عمده آن‌ها موسیقی، رقص، کشتی، بازی و عشق است. اساساً سه جشن بزرگ دارند: جشن ماه مه، روز ۲۴ ژوئن - مدار تابستانی خورشید که برای کاتولیک‌ها روز سن خوان است - و جشن ماه نوامبر.

(۱۴) آخرین ویژگی این است که موجودات ابتدایی اگر شکل معینی به خود بگیرند، همواره به ساکنین کشور محل زندگی خود شباهت دارند. لذا وقتی روستاییان با آن‌ها برخورد می‌کنند، هرگز آن‌ها را موجودات بیگانه احساس نمی‌کنند. مثلاً کسانی که در کشورمان آن‌ها را دیده‌اند، آن‌ها را با پانجو و کلاه حصیری توصیف می‌کنند؛ یعنی پوشش به سبک روستایی. در عوض، برخی جن‌های انگلیسی را با موهای قرمز، کک مکی و چشمان سبز توصیف می‌کنند و به همین ترتیب اجنه حکایت‌های آلمانی، معمولاً ریشو هستند و صورت گل انداخته دارند.

پژوهشگران در مورد خاستگاه اصلی آن‌ها با هم اختلاف نظر دارند. بعضی از محققین، از جمله بورخس معتقدند که موجودات بدوی، بخشی از سپاه فرشتگان فرو افتاده‌ای هستند که برای رهایی به اندازه کافی خوب نبودند و برای محکوم شدن نیز به حد کافی بد نبودند. لذا اجازه یافتند تا کنار آدمیان در کره زمین زندگی کنند، اما در یک تمدن موازی (کانالس و کایخو)، این یک روایت

در بعضی جهات پایین ترند و دارای قدرت ارتباط با خدایان و مرئی و نامرئی شدن به اراده خود هستند. این اجنه به گونه‌ای بسیار نزدیک با jinas (اجنه) در هند قرابت خویشاوندی دارند؛ موجوداتی که در یونان genius و در چین Kuei نام گرفته‌اند. نکته جالب این است که با بسیاری از تعلیمات پاراچلسوی سوئیسی بسیار فاصله دارد. هم‌چنین اجنه، اشباح ابتدایی تلقی می‌شوند که در بین تمام انواع خلقت دیده می‌شوند؛ مانند نوعی از موجودات ذره‌بینی که در تمام فرآیندهای حیاتی دخالت

● در گفت‌وگو با کودکان

مشتاق این‌گونه کتاب‌ها و نیز در گفت‌وگو با بزرگسالان، هیچ وقت جای این پرسش خالی نیست که آیا من آن‌ها را دیده‌ام؟ یقیناً همین سؤال را هر چند وقت یک بار از خیلبرتو رندون می‌کنند. حقیقت این است که من هرگز چیزی که به جن یا پری شباهت داشته باشم، ندیده‌ام

می‌کنند و از همه خصوصیات موجودات ابتدایی که قبلاً به آن‌ها اشاره کردیم، برخوردارند. (هزار و یک شب)

برای روشن‌تر کردن طبیعت tizimime، به جاست که میان این موجودات وجه تمایزی قائل شویم؛ زیرا فرق‌هایی بین آن‌ها وجود دارد که در

ذیل بیان می‌شود:

جن‌های کوتوله، نام خود را از پاراچلسو گرفته‌اند که در سال ۱۵۶۶ میلادی در کتابش، با مشتق کردن واژه یونانی gnome یا gignosko که به معنی یاد گرفتن، شناختن و درک کردن است، آن‌ها را این‌گونه نامید. به عقیده این کیمیاگر، این موجودات از عقل زیادی بهره‌مندند؛ چون با تمام اسرار زمین و کیهکشان آشنایی دارند. برای مثال، از موهبت اطلاع از گذشته و پیش‌گویی آینده برخوردارند (کایخو). هر چند پاراچلسو از این اصطلاح تنها برای تعریف موجودات ابتدایی مربوط به زمین استفاده کرد، بعدها معلوم شد که در حقیقت gignosko در همه موجودات ابتدایی قدرتمند است و به لطف آن می‌توانند در روح مخلوقات و اشیا، جاندار و بی‌جان نفوذ کنند. پس به راحتی می‌توانند بر درختان، حیوانات، ابزار، نباتات و تمام مخلوقات دیگر کیهکشان و ساکنان زمین تأثیر بگذارند و با آن‌ها همکاری کنند. به این ترتیب، گرچه ابتدا اجنه فقط به موجودات ابتدایی متعلق به زمین مربوط می‌شدند، کایخو تصمیم گرفت تا همه موجودات ابتدایی مذکور، مانند جن‌ها و همه موجودات ابتدایی مؤنث، مانند پریان را دسته‌بندی کنند. از این نظر، جن‌ها به اشکال مختلفی جلوه‌گر می‌شوند؛ ممکن است زیبا، زشت و کریه، فاسد، خوب یا شهوت‌ران باشند و یا به شکل حیوانات یا توپ‌های درخشنده درآیند و یا فقط مانند تندباد و بوران باشند (کایخو). طبیعت آن‌ها روستایی است و به شدت گریزپا هستند. با این‌حال، برخی از این موجودات آرام آرام به خانه‌های آدمیان نزدیک شدند. ابتدا از روی کنجکاو به این کار روی آوردند تا با ما آشنا شوند و سپس به انجام کارهای مختلف خانگی روی

وحشتناکی برای بلعیدن نوع بشر در پایان دنیا، توصیف می‌کنند. ساهاگون آن‌ها را این‌طور توصیف می‌کند: موجودات اسطوره‌ای که در هوا از اقتدار برخوردارند و دارای طبیعتی خبیث و زیان‌بخش هستند.

با وجود این، رندون اعتقاد دیگری دارد. هر چند tizimimeهای او موجوداتی از هوا هستند که به اماکن تاریک مانند جنگل تیره و تار دل‌بستگی خاصی دارند، او از «امکانی نمادین استفاده می‌کند که متضمن تدوین دوباره مواد

آوردند و کم‌کم به آن عادت کردند تا جایی که به نزدیکی و همزیستی با انسان‌ها علاقه‌مند شدند. در این‌جاست که صدای duendo (خانگی) پدید می‌آید که از واژه سلتیک deñeet مشتق می‌شود و به معنی اهلی شده و خانوادگی است (گانالس و کایخو). لذا، ریشه شناختی واژه duende (جن) مفهوم اهلی کردن و خانگی را در ذهن تداعی می‌کند. البته آن‌هایی که تصمیم گرفتند بدوی باقی بمانند، هم‌چنان gnomo (جن کوتوله) هستند.

tizimimeها که در کتاب «داستان منظوم کودک ملامت شده» آمده‌اند، ظاهراً همان اجنه کوتوله‌اند. ادوارد گاردنر از اجنه کوتوله، این توصیف را که شباهت زیادی با توصیف خیلبرتو رندون دارد، ارائه می‌دهد:

«جن کوتوله و پری، شکل انسانی ندارند و در عین حال، از هیچ شکل مشخصی هم برخوردار نیستند. معمولاً شکل مشخص ندارند و فقط می‌توانیم آن‌ها را به صورت ابرهای تیره و تار و کمی نورانی، رنگی و با یک هسته درخشان ببینیم که یک جرقه به نظر می‌رسد. به طور آنی نسبت به محرک حساس هستند. ظاهراً از دو جهت تحت تأثیر قرار می‌گیرند: شرایط بیرونی حاکم و نیروی محرکه درونی هوشمند. در صورت فراهم بودن شرایط، به سرعت رعید، یک شکل انسانی بسیار کوچک به خود می‌گیرند و گاهی زشت و گاهی به گونه‌ای زیبا و بامزه‌اند. اگر پریشان شوند یا احساس خطر کنند، به همان سرعتی که متولد می‌شوند، به ظرفیت‌ترین صورت، تغییر شکل می‌دهند.»

● موجودات ابتدایی اگر شکل معینی به خود بگیرند، همواره به ساکنین کشور محل زندگی خود شباهت دارند. لذا وقتی روستاییان با آن‌ها برخورد می‌کنند، هرگز آن‌ها را موجودات بیگانه احساس نمی‌کنند

برای هماهنگ کردن آن با نیازهای مؤلف است» (زایپس: Fairy یا پری)، تصمیم می‌گیرد شخصیتی خشن، بدجنس و نه بیش از حد خبیث به آن‌ها بدهد. مؤلف در این باره پژوهش عمیقی انجام داده است و شرح می‌دهد که:

«علی‌رغم عقاید فراوان در خصوص طبیعت tizimimeهای اصلی، پی بردم که آن‌ها جزو بلعندگان قلب نیستند که از آسمان فرو می‌افتادند، بلکه اندکی واقعی‌تر و ملموس‌ترند؛ مانند اجنه اروپایی و دورگه که در کوهستان‌ها، آبگیرها و بسیاری جاهای دیگر به سر می‌برند.

با این حال، منشأ tizimimeها در مکزیکی، مانند منشأ تمام این موجودات در هر جای دنیا، کمی مبهم است. خیلبرتو رندون در مصاحبه‌ای در ایسن خصوص می‌گوید منابع تاریخی، tizimimeها را هیولاها یا اهریمن‌های

شاید همه خدایان کوچک‌تر از خدایان از تک، از این نوع اجنه قبل از دوران استعمار اسپانیا باشند. اجنه آن‌طور که واقعاً هستند، تعریف نشده‌اند، بلکه به عنوان خدایان مزرعه ذرت، آبگیر، فلان رودخانه، خانه و از جمله مانند خدایان محافظ و خانوادگی نامیده شده‌اند. می‌خواستم جن منطقه مرکزی کشور (مکزیک) - منطقه به شدت مسیحی شده - را در بین *tzitzimime* ها بگنجانم؛ نه فقط از روی هوا و هوس شخصی - که همین‌طور هم هست - بلکه چون این اصطلاح به طور گسترده‌ای در منطقه مایا رواج یافته است و به احتمال زیاد باید در منطقه ناهوا (سرخ‌پوستی) هم بوده باشد. با خود گفتم در آن‌جا در یوکاتان، چیاپاس و آمریکای مرکزی *aluxes* و *chenques* و در این‌جا *tzitzimime*.

خلاصه این‌که خیلپر تورندون، *tzitzimime* را «اجنه‌ای می‌داند که می‌توانیم طبیعت آن‌ها را مانند طبیعت شخصیت‌های داستانی، بیافرینیم و قابل باور سازیم.» بدین ترتیب، یک بار دیگر موجودات اساطیری، به ماده اولیه تبدیل می‌شوند؛ با این تفاوت که این بار - اثر رندون با مثالی واضح این مطلب را توضیح داده است - در مفهومی که شالوده‌شکنانه، هتاکانه و مخرب است. مع‌ذالک، با در نظر گرفتن نه تنها منشأ ریشه شناختی واژه‌های جن کوتوله و جن، بلکه خود سرشت و طبیعتی که *tzitzimime* ها در کتاب «داستان منظوم کودک ملامت شده» نشان می‌دهند، فکر می‌کنم تعریف آن‌ها بیش‌تر هم‌چون اجنه کوتوله تا به عنوان اجنه امکان‌پذیر است. واقعیت این است که گرچه شخصیت بازی‌گوشی دارند و با طیب خاطر حضور توتورا در جنگل‌شان می‌پذیرند، نمی‌توان گفت موجوداتی اهلی شده هستند؛ از آن موجوداتی که اغلب در خانه‌ها یافت می‌شوند و در بهترین حالت، در کارهای منزل کمک می‌کنند و

در بدترین حالت مدام هر چیزی را که فردی در جایش قرار می‌دهد، پنهان می‌سازند. طبیعت *tzitzimime* ها و محل زندگی آن‌ها، بیش‌تر روستایی و دور از تمدن بشری است و اجنه کوتوله نیز اغلب این‌طورند.

همان‌طور که پیداست، موجودات ابتدایی هم‌چنان با آدمیان ارتباط دارند و از این‌رو، قهرمانان ابدی حکایت‌ها باقی خواهند ماند. حضور آن‌ها که امروزه به اندازه حضورشان در دوران آغازین بشریت معتبر است، با وجود تحقیقات و کوشش‌های فراوان انجام گرفته برای توضیح آن، هم‌چنان یک راز است. در ذهن ما بخشی وجود دارد، یا بهتر بگوییم بخش عقلانی که می‌خواهد از همه چیز کاملاً سر در بیاورد، بی‌آن‌که هیچ تردیدی باقی بماند و با تمام دلایل منطقی که به تعریف این موجودات، به عنوان محصول تخیل ما بسنده می‌کند و برای این منظور که اذهان کم‌تر تعلیم دیده یا خیال‌پردازتر، آن‌چه را نمی‌فهمند، برای خود توجیه کنند؛ از پیدا نکردن یک سکه پول یا دکمه‌ای گرفته که بدون شک روی میز جا مانده تا وحشتی که به هنگام عبور از مکانی دور افتاده و بدون سکنه به انسان دست می‌دهد... در ذهن ما بخش دیگری وجود دارد که ترجیح می‌دهد فکر کند که در پیرامون و درون خودمان عواملی کشف نشده هست که در دسترس قدرت اعجاز و کندوکاو ما از طرق غیرعادی قرار دارند. با پی بردن به حقایقی که ممکن است با تفکر مدرن بیگانه باشند، اما این دلیل نمی‌شود که وجود نداشته باشند. مشخصاً در ارتباط با موجودات ابتدایی، تحقیق درباره آن‌ها از این جهت دشوار است که نمی‌خواهند بخشی از هیچ‌گونه تحقیقاتی باشند، چه برسد به این‌که نمونه‌های آزمایشگاهی

افسانه‌ای تبدیل شده است و بعد تکه تکه کردن و سرهم کردن مجدد و دادن زندگی تازه به آن‌ها، با خلق داستان‌هایی که در آن‌ها هوایی متفاوت، تازه، انتقادی، مضحک و شالوده‌شکنانه تنفس می‌شود. نویسندگانی وجود دارند که مانند خیلبرتو رندون، *tizimime*های بدجنسی را بازآفرینی می‌کنند که ساهاگون برای ذکر آن‌ها در داستان، توتو توصیف‌شان می‌کند و به یادمان می‌آورد که ادبیات، همانند هرگونه عمل خلاق، برای آفرینش دوباره، اختراع دوباره، بازنویسی و متحول شدن، به خاستگاه‌هایش باز می‌گردد.

تلقی شوند. برای افزایش اطلاعات‌مان درباره این موجودات، باید خود را با طبیعت استتار کنیم و قسمتی از طبیعت باشیم تا این موجودات نیز ما را بخشی از خودشان به حساب آورند. اما ما این‌گونه نیستیم. ما مجبوریم به جمع‌آوری شواهد و سوابق از طریق شهادت مردم این‌جا و آن‌جا که دیدارهایی - ظاهراً اتفاقی - با آن‌ها داشته‌اند و داستان خود را بازگو می‌کنند، ادامه دهیم؛ همان‌طور که از هزاران سال پیش تا کنون این چنین بوده است و برای اسیر کردن این کلمات، گردآوری این شهادت‌ها که به فرهنگی مردمی و

